



کریمه اهل بیت (علیهم السلام) شمس آسمان علم و اجتهاد

وجود مبارک امام عسکری فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الي اسم الله الاعظم من سواد العين الي بياضها (1).

يعني اگر اسم اعظمي شنیده اید

نزدیک تر از اسم اعظم

وجود مبارک امام عسکری فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الي اسم الله الاعظم من سواد العين الي بياضها (1). يعني اگر اسم اعظمي شنیده اید، کلمه طيبه بسم الله الرحمن الرحيم به اسم اعظم، نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی چشم است. وقتي گفتند نزدیکتر، نظیر دني فتدلي. فکان قاب قوسين اوادني (2)، يعني لفظ رسا نیست. آنقدر این کلمه طيبه به اسم اعظم نزدیک است که در فضاي مردمک چشم، سیاهی به سفیدی نزدیک است. این يك سخن کسانی که راهیان این راهند، مي گویند: مومن خالص با «بسم الله الرحمن الرحيم» کاری مي کند که ذات اقدس اله با «کن» همان کار را انجام مي دهد.

يعني اگر کسی عبد محض خداي سبحان شد، به اذن خداي سبحان چونان عيساي مسيح، هم ازگل به صورت پرنده مي سازد به اذن او، و هم در او مي دمد به اذن او، و هم آن طائر پر مي کشد به اذن او.

تفخ فيها فتكون طيراً باذني و اذا تخلق من الطين كهيئة الطير باذني، فتنفخ فيها باذني فتكون طيراً باذني (3). به اذن خدا، مرده را زنده مي کند؛ تحي الموتى باذني (4). به اذن خدا پرنده مي آفریند، باذني. به اذن خدا کار نفخت فيه من روحي (5) را انجام مي دهند. مانند آن. لذا گفتند: بسم الله الرحمن الرحيم از عبد محض، به منزله کن از ذات اقدس اله است. يعني همان کار را خليفه خدا به اذن خدا انجام مي دهد. این مطلب دوم.

مطلب بعدي آن است که ذات اقدس اله درباره کار این ذوات قدسي نهايت حرمت را رعايت مي کند و مهم ترين آیات قرآن را درباره سیره و سنت اهل بیت نازل مي کند. راز نزول برجسته ترين آیات درباره کارهاي این ذوات مقدس چیست؟ اينها مگر چه کردند و چه مي کنند؟

فقط براي خدا يعني چه؟

در جريان خاتم بخشي وجود مبارك علي بن ابيطالب، يك راز است. همان راز در اطعام یتيم و مسکين و اسير مطرح است. و همان راز در جريان جنگ خندق مطرح است. همانطوري که آیات قرآني، يفسر بعضها بعضاً؛ احاديث اهل بیت هم به شرح ايضاً؛ اعمال آنها هم به شرح ايضاً. يعني عمل آنها، سیره آنها، مفسر يکديگر است. چه طور مي شود که کسی انگشتر عطا مي کند. ولايت الهي نازل مي شود، آيه انما وليکم الله (6) نازل مي شود، و همگان را طرد مي کند؟! چه طور مي شود که کسی سه شب مسکين و یتيم و اسير را سير مي کند، آن آیات با جلال و شکوه هل اتي نازل مي شوند؟! چي داده اند، مهم نیست. چه طور داده اند، مهم است. ما از کجا بفهميم که این انگشتر فقط براي رضي خدا بود؟ از کجا بفهميم که اطعام یتيم و مسکين و اسير فقط براي خدا بود؛ آن را از زبان خود علي صلوات الله و سلامه عليه در جريان جنگ خندق مي فهميم.

در جريان جنگ خندق که آن مدال پرافتخار نبوي به عنوان ضربه علي يوم الخندق تعدل عباده الثقلين (7) درباره حضرت امير صادر شد، که همه اعمال و عبادات در کنار این برکت تعبيه شد؛ در آنجا اخلاص بود، مثل ساير کارها. اما يك وقت اخلاصي است بدون رهن و کمين، يك وقت اخلاص است با رهن و کمين! يك وقت کسی شجاع است، دشمني را از بين مي برد، اما نه دشمني که عمر بن عبدود باشد! يك وقت يك دشمن قهار و قدري را به خاک مي مالد. آن دشمن قهار و قدر، عمر بن عبدود نبود؛ آن دشمن ديگري بود که علي بن ابيطالب او را پوزمال کرد، خاک مال کرد، بعد بر عمر مسلط شد. و آن صحنه را همگان شنیده ايم.

آن عمر وقتي به خاک افتاد، آن نقطه حساس و نفس گیر شروع شد. که لحظه اي غفلت از آن حال، ممکن بود آن عمر برخيزد، شمشير بگيرد و حمله کند؛ يا ياران را طلب کند و علي (ع) را از پا در بياورد. همه ديدند علي بن ابيطالب از سينه عمر بن عبدود برخاست و کنار نشست. خود عمر تعجب کرد که چرا برخاستي؟ الان وقت برخاستن نبود! الان مهم ترين لحظه است که بايد سر جدا کني. مگر الان کسی که رقيب را خاک کرد، از صحنه فاصله مي گيرد؟

حضرت فرمود: من يك عمر بن عبدود قهار ديگري دارم، او را بايد به خاک بمالم، بعد تو را!! من تاکنون جز براي رضي او کاري نکردم. الان که تو خيو و خدو و به صورتم تف انداختي، من غضبناک شدم. اگر گفته شد او خيو، او خدو انداخت بر روي علي، افتخار هر نبي و هر ولي؛ وجود مبارکش عصباني شد. اگر سر عمر بن عبدود را در آن حال قطع مي کرد، اين خلطوا عملاً صالحاً و آخرسيناً (8) بود. این هم براي رضي خدا بود، هم براي تامين نفس و رضي درون!

فرمود: من از سينه توي عمر برخاستم، کنار نشستم، تا این خشمم فرو برود، فرو نشانده شود، و غضب نفساني رخت بر بندد و غضب الهي ظهور کند و لاغير، و فقط براي رضي او سرت را جدا کنم. این مي شود توحيد سره. این مي شود عبد محض. این مي شود علي لله دين الواصب. فاعبدالله مخلصاً له الدين (9). خالصاً لوجه الله. هم دين واصب، يعني

همه دين. هم دين خالص، يعني سره دين. كل دين خالصاً لوجه الله بشود، تا شايبسته آن حديث نبوي بشوم كه ضربه علي يوم الخندق تعدل عباده الثقليين. وگرنه جنگ بدر كه آغاز نبردهاي بي امان و نابرابر كفر عليه اسلام بود، خطر در آن روز بيشتر بود. اينكه قرآن از جنگ بدر نام مي برد، از روز حنين نام مي برد؛ فرمود: خدای سبحان شما را ياري كرد؛ بيدر و انتم اذله (10). و يوم حنين اذ اعجبتكم كثرتكم فلم تغن عنكم كثرتكم شيئاً (11). اين مضمون كه در جريان جنگ بدر و حنين نازل شده است كه در جريان جنگ خندق به اين صورت نبود! ولي جائزه يوم خندق حساب ديگري دارد كه در روزهاي ديگر نبود!

با همان اخلاص، صديقه كبري صلوات الله عليها ، امام حسن ﷺ؛ كريم اهل بيت ﷺ؛ (صلوات الله عليه)، حسين بن علي ﷺ؛ آلشهيدي بكر بلا ﷺ؛ صلوات الله عليه ، اينها يطعمون الطعام، همان جا هم دارند كه انما نطعمكم لوجه الله (13). نه چون شما يتيم ايد؛ آه شما، عاطفه ما را تحريك كرديد! در جنگ خندق ، غضب لله بود؛ نه لله و للنفس. در اطعام سوره هل اتي، آن اكرام لله بود؛ لاله و للعاطفه و لضعف النفس و لرقه النفس و مانند آن. آنجا عواطف حضوري ندارد. آنجا گرايش هاي نفساني ظهوري ندارد. اگر چنين شد، آيات مرتب براي كسي نازل مي شود كه همسايه ديوار به ديوار اسم اعظم است. اگر امام عسكري فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم همسايه ديوار به ديوار اسم اعظم است، آنطوري كه سياهي چشم همسايه تنگاتنگ سفيدي چشم است، اينها با اسم اعظم كار مي كنند. اين هم يك بخشي از مطالب.

همه در برابر وحي، بي سوادند!
حالا برسيم به اينكه چه طور يك بانو به نام فاطمه معصومه آنچنان مي درخشد كه همه مراجع با جلال و شكوهي كه داشته و دارند، در پيشگاه يك بانو مثل سهايند در برابر شمس!

مستحضريد كه هيچ حكيم و متكلم و عارفي از يك سو، و هيچ فقيه و اصولي از سوي ديگر، علوم خود را با وحي انبياء همتا ندانستند؛ يك. و خود را با انبياء و اولياء هم سنگ ندانستند؛ دو. فرمودند: وحي سلطان معارف و علوم است، علوم ديگر بندگان وحي اند. انبياء و اولياء و معصومين، امام اند؛ ديگران رعييت و امت اند. به طوري كه الان كه جهان شاهد هفت ميلياردي بشر است، اگر همه اين هفت ميلياردي در حد مرحوم فارابي و بوعلی و شيخ انصاري و شيخ طوسي باشند، باز صادق است كه خدا بفرمايد: هو الذي بعث في الاميين رسولا (14).

درست است يكي شيخ انصاري است و يكي شيخ طوسي است، اما در برابر وحي امي اند! اين سخن نغز حكيم سنائي، همه حكماء و سرايندگان بعدي را وادار كرد كه به همين روال سخن بگويند. تا هيچ كس خود را در برابر وحي، در برابر معصوم قرار ندهد. هر كس، هر چه دارد و هر چه هست، ريزه خوار اين مائده و اين سفره است. آن بزرگوار مي گويد: مصطفى اندر جهان، آنكه كسي گويد كه عقل؟! آفتاب اندر سما، آنكه كسي گويد سها (15)؟!

با بود وجود مبارك رسول گرامي عليه و علي آله آلاف التحية و الثناء، كسي اسم عقل را مي برد؟! با بودن آفتاب، كسي اسم سها را مي برد؟! ﷺ؛ سها ﷺ؛ آن ستاره ضعيفي است كه در سابق براي اينكه مشخص بشود كي سليم الباصره است و نيست، مي گفتند: اگر شب ستاره سها را ببيند، معلوم مي شود چشم او سالم است. جزء ضعيف ترين ستاره هاست. با بود شمس كه سخن از سها نيست! آفتاب اندر سما، آنكه كسي گويد سها؟

اين كه مي بينيد همه مراجع به منزله سخايند و اين بانو به منزله شمس است، براي اين است كه اين وصل به همان اخلاص محض است. وصل به همان انما يريده الله (16) است. وصل به هل اتي است. وصل به انما وليكم الله است. وصل به آيه مباهله است و مانند آن. مبدا كسي علوم حصولي و مفاهيم را كه احياناً ممكن است در پايان امر از انسان گرفته شود، با صاحبان علمومي كه مي گويند: اني يطرق السماء اعلم مني بطرق الارض (17) قياس كند!

در بيانات نوراني حضرت امير(ع) كه در نهج البلاغه است، سوگند ياد كرد؛ فرمود: قسم به خدا من اگر بخوام سرنوشت و آغاز و انجام تك تك شما را مي گويم. والله لو شئت ان اخير كل رجل منكم بمخرجه و مولحه و جميع شانه لفعلت. ولكنني تخاف ان تكفروا في رسول الله (18). اينكه هميشه مي گويد: سلوني قبل ان تفقدوني، الان پيامش اين است كه: قبل ان تموتوا از من سؤال كنيد. او كه نمي ميرد كه!

يك وقتي است كه به اصحابش مي گويد: قبل از اينكه من از دست شما بروم از من سؤال كنيد. اين معنای ظاهري سلوني قبل ان تفقدوني. اما به ما چه خطاب مي كند؟ به ما خطاب مي كند: قبل از اينكه بميريد به نهج البلاغه من مراجعه كنيد؛ سلوني قبل ان تموتوا. اين كتاب من به طرق آسماني اعلم و اعرف از طرق زمين است. قبل از اينكه از بين برويد، از من سؤال كنيد. بنابر اين، اينها در آن محدوده اند. اما وقتي به زمين آمدند، گرچه زميني اند، اما آن استثنا سرچايشان محفوظ است.

ريزه خوار سفر كريمه

بيان ذلك اين است؛ زيارت جامعه را كه همه ما مي خوانيم، اين يك توضيحي مي خواهد. در زيارت جامعه مي خوانيم كه: قبورك في القبور، اسمائكم في الاسماء، انفسكم في النفوس (19)، اينها را مي خوانيم. اين يك توضيحي مي خواهد، يعني چي؟ وجود مبارك رسول گرامي(ص) فرمود: من يك بدني دارم، مثل شما. جسمي هستم، غذايي مي خورم. ياكل و يمشي في الاسواق (20) است كه مي بينيد؛ انما انا بشر مثلكم. (21). اين مال بدن من است. اما تمام

مزیت من در آن استثناء به بعد است؛ الا انه یوحی الی انما الهکم اله واحد (22) و معارف دیگر نسبت به من وحی می شود. شما از این خبری ندارید. شما فقط با بدن من هستید. شما در آن خطبه نورانی حضرت امیر در هنگام تودیع، فرمود: کنت جارا لکم جاورکم بدنی ایاما قلائل (23).

شما چند صباحی همسایه تن علی بودید، علی را که نمی دیدید! من هم با بدنم همسایه شما بودم، نه با جانم. من آن جایی که می گویم: انی یطرق السماء اعلم منی یطرق الارض که همسایه ندارم. من این یاکل و یمشی فی الاسواق را شما دیدید و همسایه او بودید. کنت جارا لکم جاورکم بدنی ایاماً قلائل. نه جاورکم روحی! پس شما با تن علی کار داشتید، نه با جان علی.

حالا برویم به سراغ زیارت جامعه، تا برسیم به سراغ کریمه اهل بیت، تا روشن بشود که چگونه شرف مراجع در این است که در کنار سفره این ذات مقدسه باشند!

در زیارت جامعه می گوئیم: شما نورِ بودید، محقق به عرش، عرشی بودید. و هم اکنون هم آنجا هستید. به نحو تجلی پائین آمدید، نه تجافی! شما مثل قرآن کریم، خدا شما را آویخت، نه انداخت. خدای سبحان باران را نازل کرده، یعنی باران را انداخت. قرآن را نازل کرده، یعنی قرآن را آویخت. او را که نیانداخت!

فرمود: در اول سوره مبارکه زخرف، شما وقتی در خدمت قرآنید؛ حم. والکتاب المبین. انا جعلناه قرآناً عربياً لعلکم تعقلون. و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم (24). هم اکنون هم لدینا است، هم اکنون علی حکیم است. شما فقط قرآن مبین را دارید که دنباله این حبل مستحکم است. آغاز این حبل مستحکم که علی حکیم است، پیش من است. کسانی که عدل این قرآنند، آنها هم به شرح ایضاً. این چهارده نفر هم با این قرآن آویخته شدند، نه انداخته! با بدن اینها شما سروکار دارید، نه با جان اینها! اینها پیش ما علی حکیم اند، این چهارده نفر. و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم. هم اکنون علی حکیم اند. همیشه بودند و همیشه هستند.

در زیارت جامعه دارد که: کنتم محدقین بنور عرش. آنجا بودید، محیط بودید، مطیف بودید، عرشی بودید. ذات اقدس اله من الله علینا شما را تنزل داد، نازل کرد، به این عالم آورد. مانند دیگران زیستید، زندگی کردید، یاکل و یمشی فی الاسواق بودید و رحلت کردید و مردید. در بین مردم بودید، با مردم بودید، برای مردم سخن می گفتید، برای مردم امامت می کردید، و رحلت کردید و دفن شدید. انفسکم فی انفس، ارواحکم فی الارواح، ابدانکم فی الأبدان، قبورکم فی القبور (25)؛

اما! اما و صد اما؛ فما احلی اسمائکم. چه قدر نام شما شیرین است! این فما احلی، فما احلی فما احلی، آن مستثنی را نشان می دهد. با ما هستید. از نظر بدن هستید. مراجع ماضین ما در کنار مضجع ملکوتی این کریمه هستند، اما فما احلی اسمها! فما احلی قبرها! فما احلی کنیتها! فما احلی علمها! فما احلی شانها! فما احلی عصمتها! فما احلی عزتها! این کجا، مراجع کجا! این کجا، حکما کجا! این کجا، عرفا کجا! این کجا، علماء کجا! این استثنائی که در زیارت مبارکه جامعه است، نظیر همان استثنائی است که وجود مبارک رسول گرامی (ص) که همه عالم در آن استثناء غرق است. فرمود: من با شمایم اما الا انه یوحی الی. ما هم به اینها عرض می کنیم: قبورکم فی القبور؛ الآن هم در کنار این مضجع ایم قبرها فی القبور، اما فما احلی قبرها!!

چگونگی پیروزی در جنگ نابرابر انسان و شیطان

سالها قبل وقتی خواستم از حوزه علمیه تهران به قم مشرف بشوم، رفتم خدمت استادمان، مرحوم آقای آشیخ محمدتقی آملی؛ گرچه همه اساتید، حشرشان با انبیاء و اولیای الهی باشد، اما خوب بعضی از اینها یک خصیصه ای داشتند که دیگران، در آنها کمتر دیدیم.

این گذشته از اینکه مرحوم آقای نائینی رضوان الله علیه در تقریظ مکاسب شان که تقریرات شان چاپ شده، فرموده: صفوه المجتهدین العظام، مرحوم آقای نائینی در تقریرات ایشان؛ حالا اینگونه از مقامات علمی در دیگران هم بود و هست. فرمود به اینکه: من یک روز عاشورائی بود، خسته بودم، بعد از زیارت حضرت معصومه (س) رفتم قبرستان شیخان فاتحه خواندم، دیدم این مؤمنین روی قبور نشسته اند- همان حالی که وجود مبارک حضرت امیر در جریان بازگشت از کوفه برایشان پیش آمد- دیدم اینها روی قبور خودشان نشسته اند. منتظر طلب مغفرت و رحمت اند... از آدم کاسب اینها بر نمی آید، کسی که دنبال نخود سیاه و نان و نام است، اینها بر نمی آید.

این را عرض می کنم تا معلوم بشود که وقتی می خواستم از شان خداحافظی کنم، بروم قم؛ به من چي گفت. دوبار در عالم رویا، دو حادثه برای ایشان پیش آمد. فرمود: من یک وقتی دیدم دشمنی سخت به من حمله کرد و مهاجم. من هیچ چاره نداشتم. دیدم جانم در خطر است. دستش را گاز گرفتم که از دستش نجات پیدا کنم. از شدت درد بیدار شدم، دیدم دستم در دهان خودم است. به من گفتند: آقا! مواظب باش در این عالم هیچ کسی با تو کار ندارد، مگر خودت. اعدا عدوک نفسک التي بین جنیک (27). کسی کاری با ما ندارد که!

این همه آسمان و زمین را خدا مسخر کرده برای ما.

در سوره مبارکه کهف، اعراف، در بخش های فراوانی ذات اقدس اله فرمود به اینکه: این جنگ نابرابر است، دشمن شما را می بیند، شما او را نمی بینید. انه یراکم هو و قبيله من حیث لا ترونهم (28). در جنگ نابرابر، وقتی دشمن قدر شما را ببیند، شما او را نبینید، خوب شکست می خورید.

يك رساله اي نوشته اين طاووس، فرمود: دين به ما يك راه حل نشان داد. كه ما مي توانيم اين جنگ نابرابر را صد و هشتاد درجه به نفع خودمان نابرابر بكنيم. يعني كاري بكنيم؛ ما او را ببينيم، او ما را نبيند. و آن اين است كه برويم در قلعه خدا. اگر رفتيم، كلمه لا اله الا الله حصني شد(29)، اگر ولايت علي بن ابيطالب(ع) حصني شد(30)، اين حصن است، دژ است، دژبان اش خداست. دژبان فرعي اش علي بن ابيطالب است.

خب! آدم وقتي وارد اين قلعه شد، دشمن خودش را مي بيند، دشمن او را نمي بيند ديگر. آن وقت اُنتم ترانه ولا تراكم. فعلا انهم يراكم هو و قبيله من حيث لا ترونهم. وارد آن قلعه شديد، انكم ترونه و لا يراكم. اين همان است كه ان الذين امنوا و اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون(31). شما مي بينيد، او نمي بيند. اين را طرد مي كند.

و بار ديگر مرحوم آشيخ محمدتقي آملّي رضوان الله عليه گفت كه: در عالم رويا ديدم دشمني به من حمله كرده. من هيچ چاره نداشتم. دست آوردم به چشم او كه آسيبي به چشم اش برسانم. از شدت درد بيدار شدم. ديدم دستم در چشم خودم است! آنجا هم به من گفتند: مواظب باش. كسي كاري به تو ندارد. اين خودتي. به دنبال چي مي گردي؟ مي خواهي دين و آخرت را يکجا هدر بدهي؟ دنبال چي مي گردي؟

اين آشيخ محمدتقي آملّي؛ وقتي رفتم ازشان خداحافظي بكنم كه من مي خواهم بروم قم، اجازه بگيرم. فرمود: برو آنجا كه كريمه اهل بيت آنجاست. فرمود: اين قبر، يك قبر عادي نيست. بزرگان آنجا دفن اند. مراجع آنجا دفن اند. حكماء، علماء، فقهاء، اصوليون آنجا دفن اند. آنجا قبر دختر موسي بن جعفر است. اين قبر منشاء هزارها برکت است.

بينيد اين حرف مال چهار هزارسال قبل است. همه انبياء اينطور بودند. اينها وارثان آن انبياء هستند. اولين بار ما اين فرمايش را از ايشان شنيديم، بعد ديدم حرفي است كه ميرداماد نقل مي كند. ايشان فرمودند به اينكه: شاگردان ارسطو؛ ارسطو و افلاطون را وجود مبارك موساي كلیم و انبياي ديگر تربيت كرده اند. همانطوري كه حكماء و فقهاء را انبياي قبلي و بعدي تربيت كردند. شاگردان ارسطو هر وقت مطلب عميق علمي براي شان مشكل مي شد، مي رفتند کنار قبر ارسطو، آنجا مباحثه مي كردند. براي شان حل مي شد. اينها جزء موحدان عالم بودند.

منشأ برکات شرق و غرب

بعد ما آمديم قم. با قبسات مرحوم ميرداماد آشنا شدیم. ديدیم، بله. اين ميرداماد است. در قبسات، در صفحه مشخص، مي گويد: امام رازي اين حرف را زده. امام رازي هم در كتاب المطالب العالیه گفته. آن هم آدرس اش مشخص است؛ كه بني شاگردان ارسطو اين بود؛ هر وقت مطلب علمي براي شان مشكل مي شد، مي رفتند کنار قبر. از آن قبر برکت مي گرفتند.

اين را كه خود من بارها تجربه كردم؛ كتابهاي عميق؛ حالا يا جواهر بود، يا اسفار؛ به روال عادي، اينجا كه مطالعه مي كردم؛ همين كتاب را وقتي مي بردم در يك شهر ديگري، مي ديدم به كندي دارم پيش مي روم. اين را باور كنيد. اينجا انسان بهتر مي فهمد، خوشتر مي فهمد، عميق تر مي فهمد، در آفتاب است. اينها نه تعارف است، نه مجاز است، نه خدای ناکرده خرافات است! اين نور مرتب مي آيد، اين ملائكه مرتب نازل مي شوند.

اگر چنانچه ذات اقدس اله به رسولش فرمود: لا اقسام بهذا البلد و انت حل بهذا البلد(32)، الان همين طور است. اعتبار مقدسه اين طور است؛ نجف اينطور است، كربلا اينطور است، كاظمين اين طور است، سامرا كه متأسفانه به اين وضع درآمده است؛ بارگاه ملكوتي امام دهم و يازدهم (صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين) اين طور است. كريمه اهل بيت، مضجع اش اينطور است، اينچنين نيست كه انسان فقط بيايد، زيارت بكند، ثواب اخروي ببرد! علم در اينجاست، كرامت در اينجاست، معنويت در اينجاست. حضور اينها منشاء رحمت و برکت است.

و امام عسكري سلام الله عليه فرمود به اينكه- اين روايت از وجود مبارك امام رضا هم نقل شده است- ليست العباده بكثره الصلاه والصيام. مهمترين عبادت؛ انما العباده كثر التفرّك في امرالله(33) خدا غريق رحمت كند مرحوم آقاي شاه آبادي، استاد امام رضوان الله عليه را! اين دو تا آيه قرآن را خيلي لطيف معنا كرده در آن رساله شذرات شان. در دو بخش قرآن ذات اقدس اله فرمود: مواظب باشيد، فشار جان دادن كار آساني نيست. يك عده موقع مرگ سيلبي مي خورند. و الملائكه يضرّون وجوههم و ادبارهم(34). اين دو جاي قرآن است. فرشتگان با سيلبي زدن به صورت و با مشت زدن به پشت، جان او را مي گيرند.

مرحوم آقاي شاه آبادي رضوان الله عليه در آن رساله لطيف شان توجيه كردند اين دو تا آيه را. گفتند: فرشتگان دنيا، مأموران الهي اند، مديران الهي اند، در دنيا مواظب اند. ديدند اين آقا عمر را تلف كرده، جا پر كرده، كاري هم انجام نداده، با مشت به پشت اش مي زنند، او را از دنيا بيرون مي برند؛ اين يك. فرشته هاي مسئول برزخ مي بينند. اين با دست خالي دارد مي آيد. به صورتش سيلبي مي زنند كه عمري آنجا گذراندي، آخر چي آوردي اينجا؟ و الملائكه يضرّون وجوههم و ادبارهم. اينها را اين خاندان به ما گفتند. اينها را اين معارف به ما گفتند.

بنابراين اگر مي بينيد واقع حوزه علميه قم الآن منشاء برکاتي شد در شرق عالم و غرب عالم؛ يك وقتي گفته مي شد: اطلبوا العلم ولو بالصين(35)، اين تمثيل بود و نه تعيين. وگرنه چين چيزي نداشت! كه الا و لايد بايد انسان چيني بشود. امروز به برکت انقلاب و خونهاي پاك شهداء، مي گويند: اطلبوا العلم ولو بقم. چيني مي آيد، شرقي مي آيد، غربي مي آيد؛ از تاشكند تا واشنگتن شما اينجا طلبه داريد. اين خون شهداء، صدور انقلاب، پيام را به مشرق برد، پيام را

به مغرب برد، و همه را آورد. اطلبوا العلم ولو بقم. این برکت این بی بی است!! خیلی ها می خواستند انقلاب بکنند، ولی بالاخره از قم باید برخیزد. فرمود: چون تو در این شهری، این شهر محترم است. این شهر می شود بلد امین. لاقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد. اگر چنانچه این کریمه در اینجا نبود، معلوم نبود قم به این وضع، با این برکاتش، فراوان همراه باشد. بنابراین بهترین فرصت این است که حوزه علمیه، کماکان بهره های فراوان خودش را ببرد. محققان از حداکثر فرصت استفاده بکنند، دین پژوهان به شرح ایضاً. نویسندگان، گویندگان، مبلغان الهی، همه اینها از این مضجع ملکوتی حداکثر بهره را ببرند. تا وجود مبارك ولي عصر(ارواحن فداه) ظهوري کند و این انقلاب اسلامي به دست صاحب اصلي اش برسد.

نویسنده: آیت الله عبدالله جوادی آملی
منبع: روزنامه کیهان